

فراز و نشیب‌های ادبیات تطبیقی در جهان

همه بر سر این نکته توافق دارند که ادبیات تطبیقی، به‌مثابه رشته‌ای آکادمیک، در فرانسه قرن نوزدهم متولد شد و سپس در غرب و شرق گسترش یافت؛ و باز همه با این نکته موافق‌اند که ادبیات تطبیقی، آن‌طور که امروز در دنیا از آن یاد می‌کنند، با دوران طفولیتش تفاوت بسیار کرده است، به‌نحوی که برخی معتقدند هیچ شباهتی با آن دوران ندارد. معنای این سخن چیست؟ بیش از یک قرن است که نظریه‌پردازان و صاحب‌نظرانی همچون ژان ماری کاره^۱ و رنه ایتامبل^۲ و رنه ولک^۳ و ده‌ها متفکر دیگر به‌صراحت اعلام کرده‌اند که هدف ادبیات تطبیقی صرفاً تطبیق نیست. تطبیق امری است به قدمت تاریخ بشر. انسان اساساً موجودی است که تطبیقی می‌اندیشد؛ یعنی هر دو امر یا شیء را مقایسه می‌کند تا بتواند بین آن دو یا چند، یکی را انتخاب کند. در علوم انسانی و تجربی هم بی‌نهایت موارد تطبیقی داریم: فلسفه تطبیقی، حقوق تطبیقی، تعلیم و تربیت تطبیقی، اقتصاد تطبیقی، زبان‌شناسی تطبیقی، اساطیر تطبیقی، مطالعه تطبیقی مذاهب و کالبدشناسی تطبیقی. قدر مسلم آنکه در این ترکیب‌ها واژه تطبیقی دقیقاً ابزار کار است؛ یعنی تطبیق دادن دو امر کمک می‌کند تا به شناخت دقیق‌تر و عمیق‌تر برسیم. در مثل، وقتی سعدی را با حافظ مقایسه می‌کنیم، یا یک نظام اقتصادی را با نظامی دیگر مقایسه می‌کنیم، می‌خواهیم مزایای یکی را نسبت به دیگری دریابیم و شناخت بهتری پیدا کنیم. تا اینجا مراد همه از واژه تطبیقی مفهومی یکسان است، ولی مقایسه سعدی با حافظ مطالعه‌ای تطبیقی است که در قلمرو ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد. از اینجا تفاوت ادبیات تطبیقی با سایر دانش‌های تطبیقی آشکار می‌شود. در سایر دانش‌های تطبیقی ما نظریه‌پرداز خاصی نداریم. در مثل، آن اقتصاددانی که در حوزه اقتصاد تطبیقی کار می‌کند با نظریه‌های جدیدی روبه‌رو نمی‌شود؛ با همان شناختی که از علم اقتصاد دارد

^۱ Jean-Marie Carré

^۲ René Etiemble

^۳ René Wellek

دو نظام اقتصادی را مقایسه می‌کند تا ببیند هریک چه ویژگی‌هایی دارد، ولی ادبیات تطبیقی چنین نیست و برای خودش نظریه و نظریه‌پرداز دارد.

نظریه‌پردازان مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی بر این باور بودند که با پژوهش در حوزه ادبیات تطبیقی پی می‌بریم که ادبیات ملل و فرهنگ‌های مختلف از هم چه آموخته‌اند و چگونه آنچه را آموخته‌اند برای غنای ادبیات ملی خود به کار بسته‌اند و آن را از آن خود ساخته‌اند. این نظریه‌پردازان می‌گویند که هر چیزی با هر چیز دیگری در ارتباط است و ما از یکدیگر تأثیر می‌پذیریم. تأثیرپذیری را هم فی‌نفسه امری مذموم نمی‌شمارند. اصولاً شاعران رمانتیک بودند که بر اصل خلاقیت اصرار می‌ورزیدند، ولی در دوران پسارمانتیک اصل تأثیرپذیری انکارناپذیر است. به سخن دیگر، در عصر پسارمانتیک تعریف جدیدی از خلاقیت می‌دهند. خلاقیت یعنی اینکه شما چگونه آنچه را از دیگران آموخته‌اید از آن خود می‌سازید؛ یعنی آن را هضم می‌کنید و به شکلی نو و تازه خلق می‌کنید. لذا رمز سخن تازه گفتن در آن خودسازی و بیان جدید آن است. اگر این سخن را به درستی بفهمیم و دچار مغلطه و سفسطه نشویم به عمق ادبیات تطبیقی رسیده‌ایم. در این نکته هم مکتب فرانسوی یا امریکایی یا سایر مکاتب ادبیات تطبیقی تفاوت ریشه‌ای ندارند. روش تحقیق متفاوت است: مکتب فرانسه برای رسیدن به مقصود نیازمند مدارک تاریخی است، چراکه اثبات‌گراست. مکتب امریکایی به شباهت‌های بدون تماس معتقد است، چون به جهان‌شمولی ادبیات معتقد است. مکتب فرانسه می‌خواهد با دلیل و مدرک و سند نشان دهد که ادبیاتی از ادبیاتی دیگر چه آموخته و چطور آن را از آن خود ساخته است و مکتب امریکایی معتقد است که انسان‌ها به ارزش‌های یکسانی اعتقاد دارند، ولی در عین یکسانی با هم متفاوت‌اند. به سخن دیگر، این مکتب به اصل وحدت در کثرت و کثرت در وحدت معتقد است و همین اصل پژوهش‌های آنها قرار می‌گیرد. انسان‌ها به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، عاشق می‌شوند، مبارزه می‌کنند، تسلیم شهوت و قدرت می‌شوند، فداکاری و جانبازی می‌کنند، انتقام می‌گیرند، صد نقاب بر چهره می‌زنند و ریاکار می‌شوند، یکی جانش را در راه رسیدن به هدف فدا می‌کند و دیگری برای رسیدن به مقام روحش را می‌فروشد، یکی از مرگ می‌ترسد و دیگری مرگ را رستگاری می‌داند. اما بدون شک، در ورای

همه این تشابهات، تفاوت‌هایی نیز نهفته است. در این وحدت کثرتی هست و هرکس، بسته به فرهنگ و زبان و قوم خود، این مفاهیم را به شکلی متفاوت بیان کرده است و می‌کند.

ادبیات تطبیقی، در هر مکتب و آیینی، به دنبال آن است که ارتباط ایجاد کند؛ حال با مدرک و سند یا بدون آن. متأسفانه در این بُعد از ادبیات تطبیقی بدفهمی‌هایی صورت گرفته است؛ یعنی ما فقط به تطبیق پرداخته‌ایم! درست همان چیزی که ادبیات تطبیقی، چه در گذشته و چه در حال، به دنبال آن نبوده است و نیست و نخواهد بود. این را هم اضافه کنم که این داستان مختص ایران نیست. به نظر می‌رسد خود نام ادبیات تطبیقی به این کژفهمی دامن زده است. خیلی‌ها هم تلاش کردند تا واژه جدیدی برای آن بسازند، ولی هیچ‌یک جا نیفتاد. از طرف دیگر، ادبیات تطبیقی آن‌چنان فراز و نشیب‌های نظری‌ای را در طی یک قرن و نیم طی کرده است که انتخاب هر واژه دیگری را هم دچار مشکل می‌سازد.

ما در همان شماره اول نشریه اعلام کردیم که به دنبال بحث‌های نظری ادبیات تطبیقی هستیم، چون عمق بحران ادبیات تطبیقی را در ایران در ناآشنایی یا بدفهمی با نظریه‌های ادبیات تطبیقی می‌دیدیم. اصولاً برخی در مطالعات ادبی نظریه‌گریز هستند و با نظریه میانه خوبی ندارند. در مثل، درسی با محتوای فلسفه و نظریه ادبی در برنامه آموزشی ما، حتی در مقطع دکتری، به‌ندرت دیده می‌شود. بدون نظریه هم واضح است که تحقیق چفت‌وبستی ندارد؛ بیشتر توصیف است تا تحقیق و در بهترین حالت انشائی است زیبا و دلنشین، لیکن هیچ پنجره جدیدی را برای فهم و تحلیل عمیق‌تر نمی‌گشاید. وظیفه نظریه‌گره‌افکنی است، طرح سؤالات جدید است، نظریه‌ای جدید نظریه‌ای کهنه را رد می‌کند، نظریه‌پردازان به جدال علمی برمی‌خیزند و موافقت‌ها و مخالفت‌های مستدل و انتقادات شروع می‌شود و در اینجا نقد است که پیش‌برنده هر علمی است. ادبیات تطبیقی از این جدال‌ها و تناقضات و نقدها نه تنها دوری نجسته، بلکه استقبال هم کرده است که اگر غیر از این بود تا حال آن را به کلی کنار گذاشته بودند. پویایی و شادابی ادبیات تطبیقی در همین فراز و نشیب‌ها و نقد از درون بوده

است که باعث شده این رشته از علوم انسانی همواره چون ققنوس از خاکستر خود به پا خیزد.

ما در همان شماره اول گفتیم — و بر سر قولمان هم مانده‌ایم و فراموش نکرده‌ایم — که چرا فرهنگستان زبان و ادب فارسی پا به این عرصه سهل و ممتنع گذاشت. سخن ژرف رئیس فرهنگستان را که «هنوز دستاوردهای معتبر نو در حوزه نظریه‌های ادبی به قدر کافی شناسانده نشده‌اند»، مدّ نظر قرار داده‌ایم و برای رسیدن به هدف، گام‌به‌گام، برنامه‌ریزی کرده‌ایم. معرفی و بررسی وضعیت ادبیات تطبیقی در کشورهای دنیا نیز از وعده‌هایی بود که به خوانندگان خود دادیم تا ببینیم ادبیات تطبیقی در هر کشوری چگونه با این فراز و نشیب‌ها دست‌وپنجه نرم کرده و آنها را پشت سر گذاشته است. نکته جالب توجه اینکه یک وجه مشترک ادبیات تطبیقی در همه این کشورها در آغاز کار، به بیراهه رفتن آن بوده است! حال بعضی پس از مدتی سعی و خطا راه درست را یافته‌اند و برخی دیگر راه را گم کرده‌اند و برخی دیگر هنوز، کورمال کورمال، در تلاش برای پیدا کردن آن هستند. البته برای هر یک از اینها دلایل خاصی را می‌توان برشمرد که در جای خود و زمانی مناسب بدان خواهیم پرداخت.

در این شماره از سال پنجم نشریه *ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی* چند کشور را انتخاب کرده‌ایم و به تحلیل تاریخ و وضعیت ادبیات تطبیقی در آنها پرداخته‌ایم، با این امید که از دیگران بیاموزیم آنچه را هنوز نیاموخته‌ایم. این را هم اضافه کنم که فراهم آوردن همین چند مقاله نیز نتیجه دو سال تلاش است. سردبیران باتجربه نشریات علمی به‌خوبی می‌دانند که چاپ ویژه‌نامه چه دشواری‌هایی دارد؛ به‌خصوص در کشوری که با کمبود متخصص و صاحب‌نظر در رشته خاصی روبه‌رو باشد.

در این شماره سوزان باسنت^۱ یکی از جامع‌ترین تاریخچه‌های تحلیلی ادبیات تطبیقی را با عنوان «چگونگی پیدایش ادبیات تطبیقی» ارائه می‌دهد. این مقاله عالمانه باسنت بسیاری از نکات مبهم در حوزه نظریه‌های ادبیات تطبیقی را روشن می‌سازد.

^۱ Susan Bassnett

زیگبرت پراور^۱ در کتاب ارزشمند خود با عنوان *درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی* به اساسی‌ترین اصول ادبیات تطبیقی پرداخته است. ترجمه فصل اول این کتاب که از درس‌نامه‌های کلاسیک ادبیات تطبیقی در جهان است در این شماره آمده است. پراور در این کتاب نظریه‌ها و روش‌های تحقیق را در ادبیات تطبیقی در ده فصل، با ذکر مثال، توضیح می‌دهد. این کتاب زیر چاپ است و به‌زودی منتشر خواهد شد. فریال جَبوری غَزول^۲ استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه امریکایی قاهره، در مقاله‌ای تحقیقی با عنوان «ادبیات تطبیقی در جهان عرب» به بررسی پیدایش ادبیات تطبیقی در جهان عرب می‌پردازد. ادبیات تطبیقی در جهان عرب فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است و از جهاتی به وضعیت ادبیات تطبیقی در ایران بسیار شبیه است. بهنام میرزابابازاده فومشی و آدینه خجسته‌پور در مقاله «ادبیات تطبیقی در روسیه» به بررسی ادبیات تطبیقی در کشوری با سابقه طولانی در این رشته می‌پردازند. نویسندگان مقاله نتیجه می‌گیرند که در مکتب روسی ادبیات تطبیقی باید با هشیاری و آگاهی کافی از شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی عمل کرد تا پژوهشگر در دام سطحی‌نگری نیفتد. حیدر خضری در مقاله «ایستاده بر مرز: ادبیات تطبیقی در ترکیه»، پیدایش و پیشرفت ادبیات تطبیقی را در کشور ترکیه بررسی می‌کند و با ارائه کتاب‌شناسی پژوهش‌های نظری در دو حیطه تألیف و ترجمه، به کار خود پایان می‌دهد. هم‌اکنون ادبیات تطبیقی در چندین دانشگاه معتبر ترکیه به‌مثابه رشته تحصیلی مستقل در مقاطع تحصیلات تکمیلی تدریس می‌شود و انجمن علمی فعالی هم دارد که به‌طور مرتب همایش‌های ملی و بین‌المللی برگزار می‌کند. اسماعیل حدادیان مقدم، پژوهشگر ارشد دانشگاه لوون - بلژیک، در «میانجیگری در ترجمه و انتشار ترجمه فارسی سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» معتقد است که «گرچه در رشته مطالعات ترجمه به جامعه‌شناسی ترجمه و عوامل ترجمه و نقش مترجمان در ترجمه توجه زیادی می‌شود، پژوهش‌های بیشتری درباره افراد حقیقی مؤثر در تولید و توزیع و خوانش ترجمه، و همچنین عوامل تأثیرگذار بر این روابط بینابینی مورد نیاز است.»

^۱ Sigbert S. Prawer, *Comparative Literary Studies: An Introduction*

^۲ Ferial Jabouri Ghazoul

در این شماره تورج زینی‌وند گزارشی از دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی در دانشگاه رازی کرمانشاه ارائه می‌دهد. در بخش معرفی و نقد کتاب دو اثر ارزشمند علمی معرفی شده است که به ترتیب از دیوید دمراس^۱ نظریه‌پرداز ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد، و پاسکال کازانووا^۲ نظریه‌پرداز معروف فرانسوی است. کتاب کازانووا اخیراً به فارسی هم ترجمه شده است. این بخش مجله برای پژوهشگران ادبیات تطبیقی که به دنبال منابع معتبر هستند بسیار سودمند است.

بدون تردید تجربه ملل دیگر در گسترش ادبیات تطبیقی و فراز و نشیب‌هایی که این رشته در طول سالیان دراز داشته است می‌تواند چراغ راهی برای ما باشد تا در همان دام‌چاله‌ها نیفتیم. البته بررسی وضعیت ادبیات تطبیقی در کشورهای جهان بحثی است گسترده و پیچیده و به تحقیق فراوان و دانش زبانی وسیعی نیاز دارد؛ به همین دلیل ترجمه جستارهای عالمانه، منطقی و مقبول می‌نماید.

امیدواریم طرح این‌گونه مباحث در نشریه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی که کوشیده است تا به صورت نظام‌مند و جامع پا به حوزه نظریه‌های ادبیات تطبیقی بگذارد و تا به حال سرزنش‌های خار مگیلان را به جان خریده است — البته تشویق‌ها و دلنوازی‌ها هم کم نبوده است — بتواند راه درست را در قلمرو ادبیات تطبیقی به جوانان نشان دهد.

سردبیر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ David Damrosch

² Pascale Casanova